

یادداشت‌ها پراکنده

• عسکر بهرامی



■ تاریخ سیاسی هخامنشی

■ محمد ع. داندامایف

■ ترجمه‌ی فرید جواهر کلام

■ نشر و پژوهش فرزاد روز، تهران، ۱۳۸۹؛ تعداد صفحات: ۵۳۸

نیاز روزافزون پژوهشگران و علاقه‌ی خوانندگان به آثار جدید درباره‌ی تاریخ ایران باستان، شمار چشمگیری از مترجمان و ناشران را به فعالیت در این زمینه کشانده است. گذشته از ناشرانی که گهگاه و اتفاقی آثاری درباره‌ی ایران باستان منتشر می‌کنند، چند ناشر نیز به صورت حرفه‌ای‌تر به این حوزه پرداخته و آثاری را در قالب مجموعه‌هایی به چاپ رسانده‌اند یا در دست ترجمه و انتشار دارند. اگر چه در هر صورت، شایسته و بلکه بایسته است تا اثر به بهترین نحو در دسترس خواننده قرار گیرد، با این همه گروه دوم که اغلب با اعتبار نام متخصصانی وارد این عرصه شده‌اند، و از این طریق، اعتماد خواننده و مخاطب خاص‌تر را جلب کرده‌اند، وظیفه‌ی دشوارتری برعهده گرفته‌اند و در حالی که در مورد گروه نخست با گفتن اینکه بر ایشان حرجی نیست، کل کارشان، و از جمله‌ی خطاهایشان، را نادیده می‌توان گرفت، به همان نسبت، کار گروه دوم را به سبب توقعی که در مخاطب ایجاد کرده است، باید که مورد توجه و دقت بیشتر قرار داد. در این نوشتار، که به معرفی و بررسی کتاب تاریخ سیاسی هخامنشی، نوشته‌ی داندامایف، اختصاص دارد، پس از گزارشی از زندگی و آثار نویسنده و نگاهی به برخی ویژگی‌های اثر، نکاتی در باب برگردان فارسی این کتاب مطرح می‌شود که اغلب آن‌ها ویژگی مشترک بسیاری از آثار منتشر شده‌ی سال‌های اخیر در این زمینه هستند.

درباره‌ی نویسنده و آثارش

محمد عبدالقادر ویج داندامایف، پژوهشگر مؤسسه‌ی خاورشناسی آکادمی علوم سنت‌پترزبورگ روسیه، از برجسته‌ترین چهره‌های حوزه‌ی مطالعات ایران باستان، و به ویژه دوره‌ی هخامنشی است که آثار قابل توجهی در این باره منتشر کرده است. داندامایف در دوم سپتامبر ۱۹۲۸ در روستای اونچوکاتل جمهوری خودمختار داغستان به دنیا آمد و پس از گذراندن تحصیلات دبیرستانی، در سال ۱۹۴۸ به سنت پترزبورگ رفت. نخست در انستیتوی آموزش و پرورش گرتسن به تحصیل تاریخ پرداخت و زبان‌های یونانی و لاتینی را هم فراگرفت. پس از دو سال تدریس تاریخ در داغستان، به سنت پترزبورگ بازگشت و به دنبال موفقیت در آزمون ورودی دانشگاه، زیر نظر استرووه، آبیاف، ایگور دیاکونف، و چند استاد دیگر، به ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی تاریخ و فراگیری زبان‌های باستانی خاور نزدیک پرداخت. او در سال ۱۹۵۸ از رساله‌ی دکتری خود

در رشته‌ی تاریخ، با عنوان «کتیبه‌ی بیستون: مأخذ تاریخی آغاز پادشاهی داریوش اول» دفاع کرد. پنج سال بعد این رساله با اصلاحات تغییراتی، در مسکو به چاپ رسید. این کتاب داندامایف، با عنوان ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی (ترجمه‌ی روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲ش) به فارسی برگردانده و چاپ شده است (برای نقد کتاب و ترجمه‌ی آن، نک: شهبازی ۱۳۵۳). این کتاب با تجدید نظرهایی، و به ویژه افزودن کتابنامه‌ای که تا سال ۱۹۷۲ را در برمی‌گرفت، زیر نظر مؤلف (توسط هاینتس دیتز پول) به آلمانی برگردانده شد و در سال ۱۹۷۶ در ویسبادن به چاپ رسید که مورد توجه بسیار قرار گرفت.

در سال ۱۹۶۰ داندامایف کتابی با عنوان «برندگان خارجی در متصرفات شاهان هخامنشی و امیران و سروران ایشان» در مسکو منتشر کرد و پس از آن، چندی بر روی بابل متمرکز شد و مطالعاتی در این باره انجام داد که سه کتاب، یکی «برده‌داری در بابل» (مسکو ۱۹۷۴)، ترجمه‌ی انگلیسی در ۱۹۸۴)، دیگری، «دبیران بابلی» (مسکو ۱۹۸۳)، و سومی با عنوان «ایرانیان در بابل دوره‌ی هخامنشی» (۱۹۹۲، به انگلیسی) دستاوردهای این دوره از فعالیت او هستند. داندامایف سپس مقالاتی درباره‌ی الواح تخت جمشید منتشر کرد و نیز فصلی نوشت برای کتابی ویراسته‌ی گُرد والزر (که ترجمه‌ی فارسی این فصل به صورت کتابی به چاپ رسیده است با عنوان تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان، ترجمه‌ی میرکمال نبی‌پور، گستره، تهران، ۱۳۵۸ش). این نوشته‌ها حتی از دید سخت‌ترین منتقدان این حوزه (نک: بریان ۱۳۸۶: ۱۵۲) نیز آثار ارزشمندی به شمار می‌آیند.

او سپس کتاب تاریخ سیاسی هخامنشی را به روسی نوشت که در سال ۱۹۸۵م در مسکو منتشر شد و در سال ۱۹۸۹م برگردان انگلیسی آن (با اصلاحات و بازنگری مؤلف، به ترجمه‌ی ویلم فوخلسانگ، لایدن، ۱۹۸۹) به چاپ رسید. این برگردان دو بار به فارسی ترجمه شده است: یک بار با عنوان تاریخ سیاسی هخامنشیان (ترجمه‌ی خشایار بهاری، کارنگ، تهران، ۱۳۸۱)، و به تازگی هم زیر عنوان تاریخ سیاسی هخامنشی، که در ادامه به تفصیل بدان خواهیم پرداخت. او مقالات متعددی هم در این زمینه‌ها برای دانشنامه‌ی ایرانیکا نوشته یا ویرایش کرده و نقدهایی هم بر آثار منتشر شده به چاپ رسانده است. ویراستاری جشن‌نامه‌ی دیاکونف (به همراهی ایلیا گرشویچ و چند تن دیگر) کار دیگر اوست و سرانجام هم از کتاب دیگر او باید یاد کرد که کاری مشترک با ولادیمیر لوکونین - متخصص تاریخ و هنر ساسانی - است با عنوان «فرهنگ و نهادهای اجتماعی ایران باستان» که برگردان انگلیسی آن در سال ۱۹۸۹ منتشر

شده است (برای زندگی و آثار داندامایف، نیز نک: بلوف ۱۳۴۳: شهبازی ۱۳۷۰: عیدی ۱۳۷۲).

دیگر نوشته‌های داندامایف که فارسی برگردانده شده‌اند، این‌ها هستند: «در پیرامون تاریخ پژوهش کتیبه‌ی بیستون» (ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا، باستانشناسی و هنر ایران، ش ۳، ۱۳۴۸، ص ۴۲-۵۴؛ که فصل اول از بخش یکم کتاب ایران در دوران... است)، «ایدئولوژی امپراتوری هخامنشی»، ترجمه‌ی محمود حقیقت کاشانی، پیمان، ص ۵-۶، بهار و تابستان ۱۳۷۶، ص ۷۲-۷۷). و اما بازگردیم به کتاب تاریخ سیاسی هخامنشی.

تاریخ سیاسی هخامنشی

داندامایف، همچنان که اشاره شد، پس از نگارش کتاب‌هایی در باره‌ی بابل، بار دیگر توجه خود را به تاریخ هخامنشی معطوف ساخت و چند مقاله در این زمینه منتشر کرد، آنگاه بر آن شد تا با توجه به کمبود تاریخ جامعی درباره‌ی دوره‌ی هخامنشی - و اینکه پس از کار اومستد (تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، نگارش ۱۹۴۳، چاپ ۱۹۴۸ پس از درگذشت مؤلف) که آن نیز در پرتو یافته‌های تازه نیاز به بازنگری داشت - دست به تألیف تاریخ سیاسی دوره‌ی هخامنشی بزند. حاصل کار او در ۱۹۸۵ در مسکو به روسی منتشر شد. سپس ویلم فوخلسانگ هلندی، که خود از پژوهشگران حوزه‌ی باستانشناسی و تاریخ هخامنشی است، با اجازه‌ی نویسنده و زیر نظر خود او، آن را به انگلیسی برگرداند. این برگردان در سال ۱۹۸۹ از سوی انتشارات بریل به چاپ رسید.

داندامایف، از آنجا که بازگویی تاریخ سیاسی ایجاب می‌کند، طرح کتاب خود را بر اساس توالی تاریخی رویدادها نهاده است: بدین ترتیب، کتاب با به قدرت رسیدن هخامنشیان در فصل یکم آغاز می‌شود و به گشودن ایران به دست اسکندر و کشته شدن داریوش سوم در فصل سی‌ونهم می‌انجامد.

در فصل نخست بحثی در معرفی پارس‌ها و هخامنشیان پیش از کشورگشایی‌های آنان و شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی می‌آید؛ سپس سرگذشت کورش ذکر می‌شود که به پادشاهی قلمرو کوچک پارس در جنوب نجد ایران می‌رسد و در اندک‌زمانی، با گشودن سرزمین ماد در ایران غربی، و نبرد با لودیان در شمال‌غربی، شاهنشاهی هخامنشی را بنیان می‌گذارد. در سال‌های بعد، کورش سرزمین‌های شرقی و غرب آسیای میانه را به شاهنشاهی خود می‌افزاید و پس از گشودن بابل، تا سوریه را هم به زیر فرمان می‌آورد، تا اینکه در نبرد با ماساگت‌ها در

هرچند نویسنده در این کتاب روایتی نسبتاً فشرده و در عین حال کامل از تاریخ سیاسی دوره‌ی هخامنشیان را به خواننده ارائه می‌دهد، با این همه بر کار او، در مقام اثری علمی و پژوهشی، انتقادهایی روا داشته‌اند

یادداشت‌ها

پی‌یر بریان، استاد فرانسوی مطالعات هخامنشی گفته است که این کتاب بیش از آنکه تألیفی علمی باشد، به مجموعه یادداشت‌هایی شباهت دارد که کنار هم چیده شده‌اند

یادداشت‌ها

دیگر اینکه داندامایف در این اثر، تاریخ سیاسی را به تاریخ دیپلماتیک و نظامی محدود ساخته است. فقدان تناسب میان اهمیت موضوعات با صفحات اختصاص یافته به آن‌ها نیز، از دیگر کاستی‌های کتاب است. بریان در این باره متذکر می‌شود که دوسوم کتاب (ص ۱-۲۳۰) به تاریخ هخامنشی تا مرگ خشایارشا اختصاص دارد که از همین مقدار هم حدود سه چهارم، توصیف این تاریخ تا مرگ داریوش است؛ این در حالی است که برخی رویدادهای مهم دیگر، به ویژه در سده‌ی چهارم پیش از میلاد، که از دوره‌های سرنوشت‌ساز در تاریخ هخامنشی است، به اختصار معرفی شده‌اند. در این بخش‌ها و بسیاری جاهای دیگر، نویسنده در حد ارائه‌ی گزارشی سطحی و ناقص باقی می‌ماند که فاقد نتیجه‌گیری و صرفاً بازگویی آرا و نظریات کلیشه‌ای پیشین است (نک: بریان ۱۳۸۶: ۱۱۸-۱۱۹ و ۱۴۲). بریان کاستی‌های اثر را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند: نقص‌های (گاه بسیار شدید) در گردآوری اطلاعات (منابع و کتابشناسی)، فقدان روش در بررسی منابع اولیه، بینشی تنگ‌نظرانه درباره‌ی تاریخ سیاسی، وفاداری بیش از حد به کلیشه‌های تاریخ‌نگارانه‌ی کهنه (بریان ۱۳۸۶: ۱۵۱).

دسترسی محدود نویسنده به دستاوردهای پژوهشی به زبان‌های غربی نیز باعث شده است که در پاره‌ای موارد در حد نظریه‌های قدیمی متوقف شود و از نظریات جدیدتر و متقن‌تر بی‌بهره ماند. یک نمونه از این موارد، تردید او درباره‌ی نظر گیرشمن است که نخست در ۱۹۵۰ اظهار داشته بود صفه‌ی واقع در مسجد سلیمان متعلق به دوره‌ی هخامنشی است. داندامایف سپس به نظریات جدیدتر کارشناسان اشاره می‌کند که آثار مسجد سلیمان را از اوایل دوره‌ی سلوکی دانسته‌اند، این در حالی است که گیرشمن در ۱۹۷۶ نظر خود را اصلاح کرد و چنان می‌نماید که داندامایف از این نوشته و دیدگاه جدید گیرشمن بی‌اطلاع بوده است (کرتیس ۱۹۹۵: ۱۵۷).

این انتقادات و موارد دیگری که عمدتاً بریان مطرح کرده، اغلب متوجه همین کتاب و چه بسا در واکنش به ادعای داندامایف بوده باشد مبنی بر کهنگی آثار پیشین و تازگی و جامعیت این اثر. بریان تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید مترجم و ناشر برگردان انگلیسی کتاب، که این اثر داندامایف را شایسته‌ی نشر در سطحی گسترده‌تر دانسته‌اند، به اعتقاد وی مرتکب خطایی کارشناسی شده‌اند و با این کار خود به داندامایف، که مقاله‌ها و کتاب‌های دیگرش بسی بهتر از کتاب حاضرند، خدمتی نکرده‌اند. بدین ترتیب بریان بر ارزش پژوهشی دیگر آثار داندامایف صحنه می‌گذارد (بریان ۱۳۸۶: ۱۵۲).

شمال، جان می‌بازد.

لشگرکشی کمبوجیه به مصر و گشودن آن، فرصتی فراهم می‌آورد تا گئوماته زمام امور را در دست گیرد و مرگ کمبوجیه در بازگشت هم موقعیت او را تحکیم می‌بخشد تا آنکه داریوش، از شاخه‌ی دیگر خاندان هخامنشی، به دستگیری شش تن از بزرگان پارسی، بر او چیره می‌شود و - به تعبیر خود او - شهرداری را که از خاندان ایشان بیرون شده بود، بدان بازمی‌گرداند. اما به تخت نشستن داریوش شورش‌های شهرب‌های شاهنشاهی را در پی دارد که او همه‌ی آن‌ها را فرومی‌نشاند و سپس گزارش این رویدادها را بر صخره‌ی کوه بیستون می‌نگارد.

دیگر رویدادهای سیاسی بعدی تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، لشگرکشی علیه سکاها، تیزخود، پیروزی در مصر، گشودن هند و مقدونیه، و لشگرکشی علیه سکاها، شورش در ایونیه و سپس آغاز جنگ‌های ایران و یونان است که نبرد مشهور ماراتن را به دنبال دارد. شورش در مصر و بابل در روزگار خشایارشا و سپس هم نبرد او با یونانیان، پیروزی در ترموپیل، تصرف آتن و نبرد سالامیس، شکست مردونیه، نبرد موکاله و فرجام جنگ‌های ایران و یونان هم دیگر رویدادهای مهم سیاسی تاریخ هخامنشی هستند که فصل‌های کتاب بدان‌ها نامیده شده‌اند.

در ادامه، فصلی درباره‌ی مرگ خشایارشا و مسائل مربوط به جانشینی او می‌آید و سپس هم شورش ایناروس در مصر، اوضاع شهرب‌های شاهنشاهی در آن سوی فرات در نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم، صلح کالیاس، بازنگری شاهنشاهی هخامنشی در سیاست خارجی، سلطنت داریوش دوم، شورش آمورتایوس در مصر، قیام کورش صغیر، صلح آنتالکیداس، و سرانجام هم جنگ با مصر و شورش شهربانان و فصلی هم با عنوان پیروزی‌های گذرا. واپسین رویداد سیاسی تاریخ هخامنشی، برآمدن مقدونیان و نتیجه‌ی آن، یعنی حمله‌ی اسکندر به ایران، است که کتاب با دو فصل نسبتاً کوتاه در شرح آن‌ها پایان می‌یابد.

دیدگاه‌هایی درباره‌ی کتاب

هرچند نویسنده در این کتاب روایتی نسبتاً فشرده و در عین حال کامل از تاریخ سیاسی دوره‌ی هخامنشیان را به خواننده ارائه می‌دهد، با این همه بر کار او، در مقام اثری علمی و پژوهشی، انتقادهایی روا داشته‌اند، و بیش از همه پی‌یر بریان، استاد فرانسوی مطالعات هخامنشی. او از جمله گفته است که این کتاب بیش از آنکه تألیفی علمی باشد، به مجموعه یادداشت‌هایی شباهت دارد که کنار هم چیده شده‌اند (بریان ۱۳۸۶: ۱۱۸).

مترجم به ترجمه‌ی فارسی دیگر اثر اشاره نکرده است: یا از ترجمه‌ی دیگر خبر داشته و ذکر نکرده یا به کلی بی‌خبر بوده است

کتاب از «مجموعه‌ی مطالعات ایران باستان» است که «نشر و پژوهش فرزانه روز» زیر نظر شماری، از جمله چند تن از استادان مطالعات ایران باستان، گزینش، ترجمه، و منتشر می‌کند. این فهرست نام‌ها مرجعی است تا به پشتوانه‌ی آن‌ها خواننده مطمئن شود که گزینش کتاب‌های مجموعه، آگاهانه و در پاسخ به نیازهای موجود صورت گرفته است؛ مترجمانی متخصص - یا دست‌کم آشنا به موضوع - آن‌ها را ترجمه کرده‌اند؛ و سرانجام این‌که ترجمه‌ها از زیر نگاه دقیق و کارشناسانه‌ی گروه، یا افرادی مورد تأیید ایشان، گذشته و چاپ شده‌اند. اما حتی اگر ملاک‌های سختگیرانه‌ی لازم برای سنجیدن آثار علمی را هم کنار بگذاریم - و مثلاً اغلاط چاپی یا نادرستی یا ناهمگونی ضبط نام‌ها و اصطلاحات را نادیده بگیریم - باز هم از میان آثاری که تاکنون منتشر شده‌اند، بیش از دو سه مورد قابل قبول نمی‌توان یافت؛ یکی از این نمونه‌ها امپراتوری هخامنشی اثر پی‌بریان است که ترجمه‌ای پاکیزه و ویراسته از آن (به همراه نمایه‌ی عالی) به عنوان نخستین کتاب این مجموعه منتشر شد و نویدبخش شکل‌گیری جریانی سنجیده و قابل اعتماد در راه انتشار آثار ایران‌شناسی را می‌داد، ولی افسوس که انتشار آثار بعدی این اعتماد را تداوم بخشیدند. حتی در یک مورد، کتاب جمع‌آوری و ویراستی دیگر از آن راهی بازار کتاب شد؛ اقدامی درست که، به دلایلی که در ادامه می‌آید، در مورد تاریخ سیاسی هخامنشی نیز بایسته می‌نماید.

بی‌توجهی در روند تولید کتاب، از همان عنوان آن آشکار می‌شود: بر روی جلد «تاریخ سیاسی هخامنشی»، و نام نویسنده «محمد ع. داندامایف» آمده است، مترجم در یادداشت خود، آن را «تاریخ سیاسی هخامنشیان» و نام نویسنده را «م. ا. داندامایف» (ص یازده) و در جایی دیگر «م. الف. داندامایف» (ص بیست و یک) نوشته است.

مترجم به ترجمه‌ی فارسی دیگر اثر اشاره نکرده است: یا از ترجمه‌ی دیگر خبر داشته و ذکر نکرده یا به کلی بی‌خبر بوده است. برای مترجمی که در زمینه‌ای کار می‌کند که تعداد کتاب‌های اصلی منتشر شده در آن از شمار انگشتان یک دست نمی‌گذرد، ناآگاهی از آثار دیگر، پذیرفته نیست. او عنوان کتاب مشهور اومستد را که با عنوان تاریخ شاهنشاهی هخامنشی (ترجمه‌ی محمد مقدم، ج ۲: ۱۳۵۷) آشنای هر خواننده‌ی کتاب‌های ایران باستان است، به غلط «تاریخ امپراتوری ایران» (ص هفده) می‌نویسد، و بدین سان، نشان می‌دهد که از آن بی‌خبر است. گذشته از پاره‌ای موارد پرشمار که به نظر باید از اغلاط چاپی به حسابشان آورد (گو اینکه مسئولیت آن‌ها - آن هم در این حد - بر عهده‌ی مترجم

اما در کنار یکی از انتقادهای وارد شده بر کتاب، یعنی محدودیت دسترسی نویسنده به منابع غربی، و استفاده از آن‌ها، کتاب داندامایف واجد مزیتی است که دیگر هم‌تایانش از آن بی‌بهره‌اند. کتاب سترگ پی‌بریان، با عنوان امپراتوری هخامنشی، کتاب‌شناسی مفصل و بی‌نظیری دارد که در بیش از شصت صفحه‌ی دوستونه تنظیم شده است و گستردگی دامنه‌ی پژوهش او را نشان می‌دهد. با این همه در این فهرست، مشخصات آثار روسی‌زبان پژوهشگران شوروی - نظیر استرووه و دیاکونف - دیده نمی‌شود و بدین ترتیب می‌توان گفت بریان از نظریات آنان بی‌خبر مانده است؛ این در حالی است که برگردان انگلیسی کتاب داندامایف بسیاری از این آرا و نظریه‌ها را در دسترس خوانندگانی نهاده است که پیش از این، به سبب مانع زبانی، بدان‌ها دسترسی نداشته‌اند. این کمترین مزیت کتاب داندامایف است.

زنده‌یاد دکتر علیرضا شاپور شهبازی که خود از متخصصان بنام تاریخ هخامنشی بوده، در کنار انتقادهایی که بر کتاب وارد دانسته، سبک مؤلف را در بیان موضوعات، بسیار ساده و دل‌انگیز و در نتیجه قابل اعتماد توصیف کرده و نوشته است که بر روی هم، شیوه‌ی ارائه‌ی موضوعات تاریخی و به ویژه تسلسل مطالب و روابط آن‌ها خوب است و بر بسیاری نوشته‌های دیگر در این زمینه سر است، مخصوصاً از نوشته‌های آلبرت امستد یا جان مانوئل کوک، گیراتر و پرمعنی‌تر می‌نماید (شهبازی ۱۳۷۰: ۶۱۴ و ۶۱۵). شهبازی از یادداشت‌های سودمند، استفاده‌ی داندامایف در نقل نظرهای شفاهی و چاپ نشده‌ی استادان دیگر نیز به عنوان مزایای کتاب یاد کرده و در حالی که شماری کاستی‌های اثر را نشان داده و برخی عقاید نویسنده را نپذیرفته، یادآور شده است که باز مطالب دقیق و نکات جالب در کتاب کم نیست و خواننده‌ی دقیق از آن سود می‌تواند برد (شهبازی ۱۳۷۰: ۶۱۵-۶۱۹).

دوباره‌ی ترجمه‌ی فارسی کتاب

همچنان‌که اشاره شد، در سال ۱۳۸۱ برگردان فارسی کتاب داندامایف، از روی برگردان انگلیسی آن، در تهران منتشر شد. مترجم کتاب، خشایار بهاری، کوشیده بود متنی روان قابل فهم، و در عین حال وفادار به متن، در اختیار خواننده‌ی فارسی‌زبان قرار دهد که در مجموع - و تا آنجا که نگارنده‌ی این سطور خوانده و متن اصلی را دیده - موفق بوده است؛ از این رو ضرورتی به ترجمه‌ی دوباره‌ی آن احساس نمی‌شد. با این همه به تازگی برگردان دیگری از آن به بازار راه یافته است. این برگردان نهمین

اشکالات عمدی متن نشان می‌دهد مترجم با موضوع به کلی بیگانه است: ضبط نادرست نام‌ها، حتی نام‌های بسیار مشهور، که در سراسر متن چشم را می‌آزارد، گواه این مدعاست

یادداشت‌ها

از این دست خطاها که در نمایه فراوان است، چند مثال دیگر می‌توان آورد (از جمله لس بوس/لس بوس، ماساگتا/ماساگتا، مرجیانه/مرجیانا [درست مرگیانه]، مندس/مندس/مندس، نی پور/نیپور) که همگی حاصل شکل‌های مختلف نگارش فارسی آن‌ها (جدانویسی یا پیوسته‌نویسی و یا استفاده یا عدم استفاده از اعراب) است و تکرار پشت سر هم آن‌ها در نمایه، نتیجه‌ی سپردن بازشناسی و تفکیکشان به دستگاهی است که مکانیکی عمل می‌کند و فاقد شعور است. این دستگاه حتی موصول «که» را هم از کلمه‌ی پیشین باز نمی‌شناسد و در نمایه، زیر «گندوتاوا» یک بار دیگر هم این نام را به صورت «گندتاوا که» می‌آورد.

بی‌دقتی در تهیه‌ی نمایه به همین جا ختم نمی‌شود و کلماتی مانند «شهر»، «مادر» و «ماده» هم در آن راه یافته‌اند که به هیچ وجه نمی‌توان پذیرفت که هر کدام فقط یک بار در متن آمده باشد. نمایه‌ی کتاب، علاوه بر آن که برای خواننده و پژوهشگر راهگشاست، بازبینی آن در مرحله‌ی پیش از چاپ، بهترین فرصت است برای نویسنده یا مترجم تا غلطها و ناهمگونی‌های راه یافته در نام‌ها را برطرف سازد. اما در این جا مترجم

یا ناظران اثر است)، چند اشکال عمدی دیگر به متن وارد است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها نشان می‌دهد مترجم با موضوع به کلی بیگانه است: ضبط نادرست نام‌ها، حتی نام‌های بسیار مشهور، که در سراسر متن چشم را می‌آزارد، گواه این مدعاست.

نکته‌ی جالب، توجیهی است که مترجم برای این بی‌دقتی به دست می‌دهد. او در صفحه‌ی پایانی نمایه می‌نویسد: «خواننده‌ی محترم توجه دارد که اسامی مورخان یا شخصیت‌ها با املاهای متفاوت آمده است، ولی در اصل هر دو یا هر سه نام، یک نام است. برای امانت در ترجمه از تلفظ‌های گوناگون استفاده شده است.»

متأسفانه این توضیح را توهین به خواننده باید تلقی کرد، زیرا مثلاً نام «بیهوه» در انتهای فهرست پنج بار تکرار شده که نه به سبب «تلفظ‌های گوناگون»، بلکه تنها به دلیل استفاده از اعراب در محل‌های مختلف کلمه است و بدین ترتیب چند صورت یافته است که هیچ تفاوتی با هم ندارند و این نشان می‌دهد که این فهرست پس از استخراج رایانه‌ای حتی یک بار از نظر نگذشته است.



لوح سنگی مربوط به اردشیر اول هخامنشی

محترم یا عوامل تولید کتاب، یا نمایه را اصلاً ندیده‌اند یا دریافته‌اند که مثلاً «هماوارگا»، «هوماوارگا»، «ماورگا» (همگی در تنها در یک صفحه، ص ۱۸۲)، صورت‌های مختلف (و غلط ضبط شده‌ی مترجم) از یک نام هستند؛ هومه‌ورگه (به معنای هوم‌نوش؛ نوشنده‌ی افشیره‌ی مستی‌آور هوم، صفت یک گروه از سکاها) که بهتر می‌بود این صورت‌های مختلف، دست‌کم به یکی از همان شکل‌های غلط یک‌دست می‌شدند. در همین صفحه صفت گروه دیگر سکاها، یعنی «پره‌دریه» (آن سوی دریا)، به دو صورت «پارادرایا» و «پاراوردیا»، و گروه دیگر موسوم به «تیکره‌خودا» (به معنای تیزخود، دارای کلاهخود نوک‌تیز) به شکل «تیکراکسودا» (!!) نوشته شده است. به فهرست اشتباهات فاحش همین صفحه اصطلاح «سیتیان‌ها/سی‌تیان‌ها» را باید افزود که درست آن «سیت‌ها» است. می‌توان دید که همه‌ی موارد را نمی‌توان به حساب غلط چاپی یا صرفاً بی‌دقتی مترجم یا نمونه‌خوان گذاشت. کتاب آکنده از مواردی است که نشان می‌دهند مترجم نه تنها به کلی با موضوع بیگانه بوده بلکه حتی زحمت یک جست‌وجوی ساده در منابع دسترس همگان را هم به خود نداده است. این که کتیبه‌ی مشهور خشیارشا (و نه خشایارشا) موسوم به «کتیبه‌ی دَئوه (دیوان)» را «کتیبه‌های دعو» (ص ۳۰۶)، نام کمبوجیه را «کامبوزیا» (همه جا)، «کتزیاس/کتسیاس» را «تسیاس» (همه جا)، «ارشامه» را «آرسامس» و «آرشاما» (ص ۶)، و «اریارمنه» را «آریارامنا» و «آریارامنس»، و «چیش‌پش/اچش‌پش» را «کیش‌پیش»، «حران» را «هاران»، و تپه‌ی مشهور «ملیان» در خود ایران را «مالیان»، و «پارسوماش» را «پرسومش» می‌نویسد، کافی است تا قانع شویم و از خرده‌گیری دست برداریم که چرا مثلاً نام «فرانسوا والا» را «والالت» نوشته یا «استروناخ» را «اشتروناخ» (ص ۶) ضبط کرده است، به‌ویژه آن هنگام که می‌بینیم در همین صفحه نام Summer W.M را که به کتاب او ارجاع داده شده، ترجمه کرده و نوشته است: تابستان [!!] ۱۶۵: ۱۹۷۴. مترجمی که تا این اندازه دور از موضوع است، باید هم که در مبحث نسبتاً پیچیده‌ی کاربری نام‌هایی چون «پارس» و «ایران» دچار سردرگمی شود و ذهن خواننده را از همان نخستین سطر کتاب، با این عبارات بیاشوبد: «در سپری شدن هزاره‌ی دوم پیش از میلاد به هزاره‌ی اول، اقوام ایرانی به تدریج شروع کردند که در سرزمینی در خاک ایران، که در ایران کنونی به نام ایالت فارس مشهور است، اقامت نمایند. این نام فارسی عربی شده‌ی واژه‌ی پارسه می‌باشد که در حقیقت معرف هم سرزمین و هم مردم ایران است و باز هم می‌تواند معرف پایتخت آن پرسپولیس باشد.» همین چند سطر نمونه‌ای است مثال‌زدنی و یکجا دربردارنده‌ی انواع مختلف نارسایی‌هایی که یافتن نمونه‌های دیگرشان در سراسر کتاب، جست‌وجوی چندانی نمی‌طلبد. عبارت اول را می‌توان با اندکی ویرایش، چنین کوتاه و در عین حال مفهوم و شیوا ساخت: «در سرآغاز هزاره‌ی نخست پیش از میلاد...» مترجم می‌تواند مطمئن باشد که خواننده می‌داند این سرآغاز، بلافاصله پس از پایان هزاره‌ی دوم است و نیازی به درازگویی نیست، ضمن اینکه این تغییر، یک نقطه‌ی زمانی است و نه روندی طولانی که عبارت «سپری شدن» مناسب آن باشد. دیگر اینکه «به تدریج شروع کردند که در ... اقامت نمایند» نیز به همین منوال از یک «آغاز» خبر می‌دهد که آن نیز یک نقطه‌ی زمانی است و نه روندی طولانی، و آنچه

تدریجی رخ داده، اقامت بوده و نه آغاز آن. بنا براین به سادگی می‌توان نوشت: «استقرار تدریجی خود را آغاز کردند.» از این‌ها چه بسا بتوان چشم پوشید، اما در ادامه‌ی متن مشکلات دیگری هم دیده می‌شود: منظور از اقوام ایرانی، گروه یا گروه‌هایی از آریاییان، یعنی پارس‌ها است، و باید دانست که تا این زمان هنوز مفهوم ایران شکل نگرفته است. دیگر اینکه در ایران امروزی «ایالت» وجود ندارد که یکی از آن‌ها مشهور هم باشد، منظور نویسنده استان فارس بوده است. راستی کدام عبارت نویسنده می‌گوید که «این نام فارسی»، یعنی فارس، معرف هم سرزمین و هم مردم ایران و هم پرسپولیس است!! بی‌شک منظور پارس بوده است. در جایی دیگر هم می‌نویسد: «به سخن دیگر، کوروش دوم از همان آغاز بر ایران فرمانروایی کرد و این سرزمین را بعد از پیروزی بر مادها در سال ۵۵۰ پیش از میلاد تصرف و مسخر نکرد» (ص ۸). در این‌جا هم آنچه مترجم به ایران برگردانده پارس بوده است. بگذریم، از این موارد بسیار است.

در صفحه‌ی بعد می‌نویسد: «پهنه‌ی سرزمین بین شوش (سوسا) و خلیج فارس (هوج) خوانده می‌شد» (ص ۲). این جمله در شکلی کنونی‌اش بدین معناست: به قیاس با «سوسا» که نام قدیم شوش است، «هوج» هم نام خلیج فارس است و به نظر، سرزمین میان این دو، نامی داشته که از جمله افتاده است. اما حتی خواننده‌ی معمولی هم درمی‌یابد منظور نویسنده خوزستان بوده که «هوج» نام قدیم آن است.

می‌نویسد: «منظور از نواحی شمال غرب، مناطقی است که بعدها تحت کنترل فرمانروایان اور قرار گرفتند» (ص ۳). اور در دشت بین‌النهرین قرار داشته بنابراین، همچنان که صورت لاتینی نام در پانویس نیز نشان می‌دهد، مراد نویسنده اورارتو بوده است.

می‌نویسد: «با وجود این بیشتر کارشناسان به هویت اصلی آتشان و پرسیس [منظور مترجم همان پارسه است] اعتراض دارند» (ص ۵). چگونه می‌توان به هویت نقطه‌ای جغرافیایی اعتراض داشت؟ منظور نویسنده تردید صاحب‌نظران در باب تطبیق دو نام یاد شده است نه هویت این نام‌ها.

گذشته از این‌ها جملات بسیاری به کلی غلط - و حتی وارونه - ترجمه شده‌اند. فقط دو مثال می‌آوریم: «...انتظار می‌رود در این متون کوروش دوم خود را پادشاه بابل بنامد چون بدون شک در آن هنگام وی شاه بابل بود. ولی هیچ یک از متون بابلی به وی عنوان و لقب شاه پرسیس را نمی‌دهد» (ص ۸). درست: «... کوروش دوم خود را پادشاه پارس بخواند، که بی‌گمان چنین هم بوده است، ولی هیچ یک از متون بابلی یاد شده او را شاه پارس نمی‌خواند.»

باز: «... با در نظر گرفتن ویژگی‌های گرامری متون یادشده می‌بایستی خیلی پیشتر از کتیبه‌های داریوش نوشته شده باشند و در نتیجه می‌بایستی در دوران دیرین هخامنشی تدوین گردیده باشند.» صحبت بر سر دو لوحه‌ی زرین منسوب به ارشامه و اریارمنه است و همانگونه که در ادامه هم آمده، نویسنده آن‌ها را متأخر دانسته است و این که مدت‌ها پس از کتیبه‌های داریوش نوشته شده‌اند.

آدمی جایز‌الخطاست و کمتر نوشته‌ای می‌توان یافت که عاری از نادرستی باشد. اما اشتباه کاری حد و اندازه دارد و چون از حد بگذرد، باید پاسخ‌گو

time (p. 81).

Let us now turn to the question of the relationship between Gaumata and Cyrus' son Bardiya (p. 87).

-During the reign of Cyrus these privileges were strictly observed (p. 101).

و یک نکته‌ی پایانی: نگارنده‌ی این سطور، ترجمه‌ی فارسی را زیر و رو کرد تا مگر نشانی بیابد از «سبک روان و آسان‌خوان» مترجم فارسی و واژگان کهن پارسی که ایشان در ترجمه به کار برده‌اند. دریغاً از یک نمونه! مگر آنکه «کالا دریافت کردن ایرانیان هخامنشی از فروشگاه‌ها» (ص ۵) یا «به زودی پس از سال ...» (ص ۲) را نمونه‌های نثر کهن فارسی بدانیم و نزدیک به آنچه نیاکان ما می‌گفته‌اند یا این نمونه که برگردان کتیبه‌ی داریوش است: «از دیرباز ما اصیل‌زاده بودیم، از دیرباز شجره‌نامه‌ی ما از شاهان بوده است» (ص ۷).

کتاب‌شناسی

بریان، بی‌بر، ۱۳۸۶، «تاریخ سیاسی امپراتوری هخامنشی»، وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه‌ی ناهید فروغان، تهران، اختران، صص ۱۱۷-۱۶۴.

بلوف، آ، ۱۳۴۳، «تحقیقات علمی در تاریخ هخامنشیان»، پیام نوین، دوره‌ی ششم، شماره‌ی ۹، تیر، صص ۷۵-۷۷.

داندامایف، محمد، آ، ۱۳۸۱، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ترجمه‌ی خشایار بهاری، تهران، کارنگ.

داندامایف، محمد، ع، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه‌ی فرید جواهر کلام، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز.

شه‌بازی، ع، شاپور، ۱۳۵۳، «ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی»، راهنمای کتاب جلد هفتم، شماره‌های ۱-۳، فروردین-خرداد، صص ۳۲۹-۳۴۱.

شه‌بازی، ع، شاپور، ۱۳۷۰، «تاریخ سیاسی دوره‌ی هخامنشی (نقد و بررسی کتاب)»، ایران‌شناسی، سال سوم، شماره‌ی سوم، پاییز، صص ۶۱۲-۶۲۰.

عبدی، کامیار، ۱۳۷۲، «کتابی نو درباره‌ی هخامنشیان»، نشر دانش، سال سیزدهم، شماره‌ی پنجم، مرداد و شهریور، صص ۵۵-۵۷.

Curtis, J.E., 1995, "A Political History of the Achaemenid Empire," *Bulletin of the School Oriental and African Studies, University of London*, vol. 58, no. 1, pp. 157-158.

Dandamaev, M.A., 1989, *A Political History of the Achaemenid Empire*, translated into English by W.J. Vogelsang, E.J. Brill, Leiden etc.

Dandamayev M. A. & Lukonin V. G., 1989, *The Culture and Social Institutions of Ancient Iran*, English edition by Philip L. Kohl with the assistance of D. J. Dadson, Cambridge and New York.

Dandamayev, M.A., 1983, *Vavilonskie Pisci*, Moscow.

Dandamayev, M.A., 1992, *Iranians in Achaemenid Babylonia*, Costa Mesa.

بود به ویژه آن زمان که شخص، گناه ناتوانی و قصور خود را بر عهده‌ی دیگری بیفکند که اتفاقاً به‌هیچ‌وجه ایراد متوجه او نباشد. مترجم محترم در یادداشتی که بر آغاز کتاب افزوده است - و خواننده انتظار دارد در آن علاوه بر آشنایی با نویسنده، جایگاه و اثرش را در میان همتایان بشناساند - به ذکر مطالبی کلی بسنده می‌کند و سپس از دکتر صورتگر چنین می‌آورد که «اگر قرار باشد ترجمه‌ی این شیوه‌ی نیکو و مناسب صورت گیرد، یکی از دو زبان مورد استفاده (منبع اصلی و زبانی که ترجمه به قالب آن در می‌آید) باید زبان مادری مترجم باشد». سپس از مترجم انگلیسی اثر گلایه می‌کند که چون نه روسی (زبان مبدأ اثر) زبان مادری اوست و نه انگلیسی (که زبان مقصد او بوده) لذا «کوشیده است برای نشان دادن تسلط کامل خود به زبان انگلیسی، ثقیل‌ترین و غیرمصلحت‌ترین کلمات را در نگارش خود به کار برد». و در پایان می‌افزاید: «باری، وی زحمت ما افزود!» و چنین مدعی می‌شود: «در ترجمه‌ی این کتاب مانند سایر آثار، کوشیده‌ام سبکی روان و آسان‌خوان به کار برم، از واژگان کهن پارسی سود جویم بویژه آنجا که صحبت از سخنان نیاکان ماست.»

نقل قولی که از دکتر صورتگر آورده‌اند، بی‌گمان درست است. اما ترجمه‌ی درست، علاوه بر آشنایی با زبان مبدأ و مهارت نگارش در زبان مقصد، تسلط بر موضوع را هم می‌طلبد. و کمترین حُسن برگردان فوخلسانگ (که هلندی است و نامش را باید اینگونه خواند و نوشت) داشتن ویژگی اخیر اوست؛ گو اینکه در نیافتن چگونگی مترجم فارسی از به‌کارگیری جملات غیرمصلحت، و نه نادرست، فوخلسانگ در نگارش انگلیسی، به بیسوادگی ایشان در انگلیسی و نیز روسی پی برده است، چه بر پایه‌ی استدلال ایشان، وی بر هیچ یک از این دو زبان مسلط نیست و از این رو حاصل کارش زحمت‌افزای مترجم فارسی شده است.

گفته‌ی مترجم فارسی، علاوه بر تخطئه‌ی مترجم انگلیسی - بدین گناه که نه روسی زبان مادری‌اش بوده و نه انگلیسی - تلویحاً این ادعا را هم دارد که مترجم فارسی، چون دست‌کم زبان مقصد زبان مادری اوست، ترجمه‌ی «نیکو و مناسب» است. نمونه‌های ترجمه‌ی نیکو و مناسب را در بالا از نظر گذرانندیم؛ و اما در باب گناه نابخشودنی (!) مترجم انگلیسی: از چهار معرفی و نقدی که بر ترجمه‌ی انگلیسی نوشته‌اند و ما در تهیه‌ی این نوشته از ایشان بهره‌ی بسیار برده‌ایم، سه نفر در مورد نثر انگلیسی کتاب چنین نظر داده‌اند:

- «ترجمه‌ی انگلیسی روان و دقیق و با توجه به بهترین روش برگرداندن نامه‌های کهن و عقاید سنگین به انگلیسی است» (شه‌بازی ۱۳۷۰: ۶۱۹).

- «کتاب تاریخ سیاسی هخامنشی زبانی روان دارد» (عبدی ۱۳۷۲: ۵۶).

- This English edition is translated from the original Russian, and on the whole it reads extremely well (Curtis 1995: 158).

و سرانجام سه جمله‌ی کتاب را که گزینش‌هایی کاملاً تصادفی از صفحات میانی کتاب هستند، نقل می‌کنیم و داوری نهایی را به خواننده وامی‌نهیم:

-Following the policy of his father, Cambyses allowed the Egyptians their freedom in religious and private matters (p. 78).

-Cambyses resided in Nubia for a considerable period of